

مشکل «بی آزار» بودن

یادداشتی بر فیلم "بر خورد خیلی نزدیک" ساخته اسماعیل میهن دوست

چاپ شده در: روزنامه اعتماد

زمان انتشار: اسفند ماه ۱۳۸۹

در ادبیات حالا منسوخ شده مرسوم در نقد فیلم سینمای دهه شصت خورشیدی، ترکیباتی از قبیل "فیلم شریف و صادقانه و صمیمی" بسیار به کار می رفت. این تصور وجود داشت که هر گاه فیلمی در سر و شکل ظاهری، از "ادعا"ی شدید سازنده اش خبر ندهد، چندان پیچیدگی تکنیکی نداشته باشد و معمولاً هم زندگی طبقات محروم جامعه را به تصویر بکشد، می توان از آن با این صفات یاد و ستایشش کرد. مثلاً در اواخر دهه شصت، فیلم هایی مانند «به خاطر همه چیز» ساخته رجب محمدین یا «نیاز» ساخته علیرضا داودنژاد اغلب با همین واژگان مورد عنایت و اعتنا قرار گرفتند. در یکی از ابعادی که برای ناقدان اهل به کارگیری این نوع صفات اهمیت داشت، داشتن "سلامت" انسانی و اخلاقی و نداشتن تلخی های حاد، پیچیدگی های گوناگون ساختاری و مضمونی یا احتمال ایجاد بحث و جدل در بین مخاطبان، می توانست مورد توجه باشد. با این حساسی، فیلمی از بهرام بیضایی یا مسعود کیمیایی یا اصغر فرهادی، هرگز نمی تواند با صفات نازنینی مانند "شریف" و امثالش، وصف و ستوده شود!

حالا و در توصیف فیلم «برخورد خیلی نزدیک» اولین ساخته همکار دست به قلم ما اسماعیل میهن دوست، بعد از سال ها بار دیگر به تکرار این صفات در نوشته های مختلف بر می خورم و به این تصور می افتم که احتمالاً تعاریف این واژه ها در نظر استفاده کنندگان جدیدشان عوض شده است. چون این فیلم هم مقادیری پیچیدگی تکنیکی البته ظاهری - با حرکات دوربین به دور صورت آدم ها و غیره - دارد، هم کوشیده در سیر پیشبرد داستان، روایت خود را هرچند به شکلی نه چندان ضروری و در عین حال، نه چندان بی کاربرد، غیرخطی کند و هم در نگرشش نسبت به مسئله وفاداری، اعتقاد و اصرار به وفاداری طرف مقابل و بازی های شوخی/جدی گاه خطرآفرین میان این معرکه، اخلاق زده محض نیست و می تواند سرچشمه بحث هایی میان بینندگانی با دیدگاه های مختلف درقبال این موضوع انسانی ازلی/ابدی

باشد. به این ترتیب، می توان پرسید که چرا و از چه منظری مدام صفاتی چون "شریف" و "بی ادعا" و "صادقانه" را در وصف این فیلم به کار می برند.

گمان اولم این است که این، به نوع توقف فیلم در آستانه هر حد غایی باز می گردد. «برخورد خیلی نزدیک» در همه ویژگی هایی که به شمردم، احتیاط می کند و از حد مشخصی بیشتر پیش نمی رود. وجوه هجوآمیزش با حضور محوری شخصیت وردست پلیس (رامین راستاد) قوام پیدا نمی کند و به یکی از لحن های فیلم (شوخی در کنار جدی و مهماگونه) تبدیل نمی شود. رابطه بین دو زن مثلاً آن اشاره های نهان و ظریفی را که در فیلم های جسورتری مثل «چتری برای دو نفر» ساخته همکار دیگرمان احمد امینی می دیدیم، ندارد. بازی لجبازانه ای که مسعود (حمید پگاه) برای چزاندن زن ها شروع می کند، با این که به نتیجه وخیمی می انجامد، حتی به اندازه یک چندم داستان کوتاه «بازی اتواستاپ» میلان کوندرا هم بیننده را تکان نمی دهد که شوخی های مربوط به عواطف و روابط حساس میان زن و مرد، می توانند چه راحت هولناک و بحرانی شوند. ساختار و رایبی فیلم با وجود خطی نبودن، بیش از حد آشنا و متعارف است و پیگیری فلاش بک ها هرگز به شکل گیری فضایی میان ذهنیت و عینیت یا چندگانگی واقعیت، نمی انجامد. حتی در جزئیاتی مانند دلایل علاقه مندی شخصیت کاوه (سرشو صحت) به ناهید (لادن مستوفی) که ناگهان از دون ژوان به مرد مطیع و حسود بدل می شود، فیلم همه چیز را آرام تر و کم دردسرت تر و بی جسارت تر از آن که می شد، برگزار می کند. در نتیجه، حتی در دیالوگ ظاهراً جزئی مشخصی مانند جایی که مسعود به خودش می گوید «چوب دوسر فلان» هم فیلم از به کار بردن کلمه مرسوم در این تعبیر محاوره ای فارسی (چوب دو سرگهی یا چوب دوسر نجس) محتاطانه پرهیز می کند و می خواهد در زمره فیلم های اندکی پرده در از این حیث، جای نگیرد.

به مجموعه همین دلایل است که «برخورد خیلی نزدیک» تنها می تواند تأثیری بسیار کم طول و دراز بر بیننده اش بگذارد و بدون این که چندان او را اذیت کند - چه با ضعف های شدید و چه با تأثیر فراوان، که هیچ کدام را ندارد- از یاد برود. یک تعبیر دقیق تر به جای آن صفاتی که بیشتر یاد کردم، می تواند این باشد که این، فیلم «بی آزار»ی است. همین، و نه بیش از این.